

## پیش‌خوران

انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و اردوگاه‌های اسرای ایرانی در آیینه یک اثر نوشتار

### خاطراتی از زبان

## «شیخ آزادگان شمال کشور»

■ **محمدرضا کائینی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، خاطرات آزاده نامور و مقاوم، حجت‌الاسلام و المصلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری است که یادها و یادمان‌هایی

از انقلاب اسلامی در شهرهای گوناگون به ویژه منطقه شمال کشور، دفاع مقدس و اردوگاه‌های اسرای ایرانی را در عراق در خویش دارد. این اثر به اهتمام سیدحسین ولی‌پور زرومی تدوین گشته و انتشارات پیام آزادگان نیز آن را روانه بازار کتاب کرده است. ناشر در دیباچه خویش بر این اثر، در باب اهمیت و محتوای آن چنین آورده است:

«از فیضیه تا ال‌رشید، شامل خاطرات مجاهد انقلابی و آزاده دفاع مقدس، حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی است که در هشت فصل به نگارش در آمده است. پژوهش و نگارش این کتاب را سیدحسین ولی‌پور زرومی بر عهده داشته است. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی، معروف به شیخ آزادگان شمال کشور، در سال ۱۳۲۰ و در خانواده‌ای روحانی چشم به دنیا گشود. ایشان درس خواندن را در مکتب‌خانه آغاز کرد و در سال ۱۳۳۲، وقتی حدود ۱۲سال داشت، برای ادامه تحصیلاتش نزد حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمد کوهستانی فقیه و عارف بزرگ معاصر مازندران رفت. ایشان در آخرین روزهای تابستان ۱۳۳۷، بار سفر بست و به شهر قم عزیمت کرد. این سفر را می‌توان نقطه عطفی در زندگی و مبارزات ایشان دانست. این طلبه جوان پس از آشنایی با تفکر مبارزاتی امام خمینی (ره)، به نهضت تازه شکل گرفته و خیل طلاب مبارز علیه رژیم منحوس پهلوی پیوست. از سال ۱۳۴۱، بارها به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی، شرکت در مبارزه، حضور در حادثه فیضیه،



حجت‌الاسلام و المصلمین محمدحسن جمشیدی اردشیری

تبلیغ مرجعیت امام خمینی (ره) و از سوی ساواک احضار شد. این روحانی هوشیار و مبارز کهنه کار، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند انقلاب اسلامی ایران و با شروع جنگ تحمیلی، به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل پیوست و سرانجام در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۱، در عملیات بیت‌المقدس، سربلند و باشکوه، به اسارت نیروهای دشمن در آمداسال‌های اسارت آزاده دلیر و مبارز نستو مازندران در اردوگاه‌های الاتبار و موصل، زندان الرشید و کمپ تکریت ۵، در حالی سیری شد که خبر شهادت فرزند پرمشندش دکتر مهدی جمشیدی از دیوارهای اردوگاه گذشت و به اینان رسید! اما داد ضجه و مویه ایشان به دل دشمن ماند و خبری از خم شدن و شکستن این درخت کهن نشنا در دوران اسارت، هم‌راهی فرهنگی او با سیدعلی اکبر ابوترابی سید آزادگان، همواره خاری در چشم دین و میهن بود. این اوضاع موجب می‌شد تا او نیز در این مسیر، تلوان‌هایی بپردازد. شیخ آزادگان شمال کشور، مانند دیگر اسرای ایرانی، لحظه‌های تلخ و شیرینی را در آن سوی دیوارهای سرد و سنگی اردوگاه‌اسیری کرد! آنچه در خاطرات حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی مورد توجه است، حرف‌هایی زلال، صادقانه، مصومانه و بی‌پیرایه از جنس طلبگی ایشان است که چون از دل می‌آید، لاجرم بر دل نیز می‌نشیند. خواننده کتاب از فیضیه تاالرشید، در ادامه همراهی با این آزاده روحانی، می‌تواند باو به طبیعت بکر زادگاهش در مازندران، حوزه‌های علمیه قم، جنگ نابرابر و اردوگاه‌های دشمن یعنی سفر کند و با حدود ۴۰ هزار آزاده سربلند به میهن اسلامی بازگردد. حجت‌الاسلام محمدحسن جمشیدی، پس از آزادی از بند اسارت، در دوره چهارم، پنجم و هفتم مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم نکا، بوشهر و گلوه‌گاه بود. انتشارات پیام آزادگان افتخار دارد تا خاطرات سید تکر از آزادگان، از جمله این اسطوره نامور را پس از راستی‌آزمایی به چاپ برساند و در انتشار اثر حاضر نیز این فرآیند طی شده است…».

# خاطریخ

تاریخ ۸۸۹۸۴۳۷۴



۱۵ بهمن ۱۳۵۷. سالان آملی تئاتر مدرسه علوی تهران مراسم انتصاب مهندس مهدی بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب اسلامی



**سیدمحمد صدر**: «پذیرش مفاد سخنرانی مهندس بازرگان در دانشگاه تهران و در آن شرایط انقلابی، خیلی سخت بود! دو، سه روز بیشتر به پیروزی انقلاب نمانده بود و طرح این تفکر در چنان شرایطی، کارکردنداشت نمی‌توانست نجات‌بخش و مورد قبول باشد، چون نخست‌وزیر دولت موقت و دوستانش، اصلاً اعتقادی به رفتن شاه و تشکیل حکومتی جدید نداشتند! نهایت اعتقادشان این بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت و این بزرگ‌ترین ویژگی فکری آنان بود و از سر صداقت هم آن را بیان می‌کردند…».

**«چيستی اندیشه و رویکرد مهندس مهدی بازرگان و دولت موقت»**

**در آیینه خاطرات دکتر سیدمحمد صدر**

# نخست‌وزیر دولت انقلاب به رفتن شاه

# و تشکیل حکومت جدید اعتقاد نداشت

■ **احمدرضا صدی**
۴۲ سال پیش در چنین روزی، امام خمینی رهبر کیبسر انقلاب اسلامی، طی مراسمی در سالن آملی تئاتر مدرسه علوی تهران، مهندس مهدی بازرگان را به سمت نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب اسلامی، منصوب کردند. بازار سخن درباره حاشیه و متن این رویداد، همچنان در مییان تاریخ‌پژوهان انقلاب و سیاسیون گرم می‌نماید! در مقال بی‌آمده، خاطرات و تحلیل‌های دکتر سیدمحمد صدر، از فعالان سیاسی آن مقطع و نیز دیپلمات‌های شناخته شده جمهوری اسلامی، در باب این انتخاب مورد بازخوانی تحلیلی قرار گرفته است. مستندات این مقال، از کتاب خاطرات ایشان اخذ شده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.



■ **درباره چیستی اندیشه و منش سیاسی بازرگان**
پیش از ورود به بسترهای سیاسی و تاریخی انتخاب مهندس مهدی بازرگان به نخست‌وزیری، خوانشی از نوع نگرش وی به پدیده‌ها و وقایع سیاسی وقت از جمله رژیم مشروطه سلطنتی ضروری می‌نماید. بازرگان در سال برقراری مشروطیت به دنیا آمد و به اندیشه و اعتقاد نیز بدان معتقد بود. از این روی برای شاه، تنها شأن سلطنت قائل بود و تصور می‌کرد که عقب‌نشینی‌های تاکتیکی شاه در دوره بالا گرفتن بی‌تردید این دیدگاه، مورد قبول امام خمینی که اینگونه اقدامات شاه را فریبکارانه قلمداد می‌کرد، نبود و غیر قابل قبول قلمداد می‌شد. دکتر سیدمحمد صدر در خاطرات خویش درباره آنچه از نگاه بازرگان به اصلاح حکومت شاه شنیده، چنین روایت کرده است: «آقای مهندس بازرگان، خط مشی و تفکر مشخصی

بفرستید! صلوات‌های شما که تمام شد، من به صحبت‌هایم ادامه خواهم داد…» بازرگان انسانی صادق بود و عقیده‌اش را صریح بیان کرد و این از صداقتش بود. او حتی یک بار هم به ملت دروغ نگفت. چاپلوسی و ریاکاری در منش اخلاقی‌اش جایی نداشت. او به راحتی قدرت را واگذار کرد و برای حفظ آن دست به هر کاری نزد و همین امر سبب شد تا زندگی سیاسی‌اش به بدی پایان نیابد، هر چند با انقلاب همراه نشد…»

■ **بسترهای انتخاب بازرگان به نخست‌وزیری**
در فصل پیشین به این مهم اشارت رفت که میان دیدگاه‌های سیاسی امام خمینی و رویکردهای رفرمیستی مهندس بازرگان، فرق‌های روشنی وجود داشت! با این همه برای بسا سیاسیون و تاریخ‌پژوهان انقلاب اسلامی، این پرسش مطرح شد که از چه روی بازرگان با این اندیشه سیاسی، به این مقام انتخاب شده است؟ آیا ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، این رویکرد را تأیید می‌کند؟ و انقلابیون به دلیل مصالح والاتر، از این اختلاف چشم پوشیده‌اند؟ سیدمحمد صدر در تحلیل خویش در باره این رویداد، به این پرسش چنین پاسخ داده است:

«با نگاه به شرایط سال ۱۳۵۷ می‌توان در یافت که چنین انتخابی طبیعی بود. در شرایط آن روز، کسی که می‌خواست عهده‌دار نخست‌وزیری شود، باید ویژگی‌هایی می‌داشت که در میان افراقیان امام به جز مهندس بازرگان و نهضت آزادی، این ویژگی‌ها را نداشتند! آنها در بعد سیاسی با شاه مبارزه کرده بودند، زندان رفته بودند و در بعد اجرایی هم مهندس بازرگان از طرف دکتر صدیق، مسئول خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس شده بود، یعنی سابقه کار اجرایی و مدیریتی داشت. از این‌وجه که بگذریم، در مورد تدین، ایمان و تعهد مهندس بازرگان هیچ کس شک نداشت. تا آنجا که من به خاطر دارم، مرحوم مطهری خیلی به مهندس بازرگان اعتقاد داشت و به قولی، ایشان را انسانی نمازبم خوان می‌دانست! خلاصه کلام اینکه: در آن شرایط اضطراری، کسی باید نخست‌وزیر می‌شد که شخصیت سیاسی شناخته‌شده‌ای می‌داشت و از نظر مذهبی، در اعتقاد و رفتارش سلامت و صداقت وجود داشته باشد و البته در کارنامه‌اش، سابقه و توان کار اجرایی می‌بود و این همه، تقریباً در مهندس بازرگان وجود داشت و ایشان آن موقع منحصر به فرد بود. اما با همه این حرف‌ها، مهندس بازرگان به آن معنا که شرایط انتظارش را داشت، انقلابی نبود. به همین دلیل هم انقلابیون و بعضی از روحانیونی که دنباله‌رو امام بودند، تقریباً مخالف بودند، اما امام به مصلحت دیگری می‌اندیشید! در اینجا به طور دقیق نمی‌توانم به چهره‌های مخالف اشاره کنم، اما کسانی که به عنوان انقلابی جدی فعال بودند، موافق انتصاب ایشان نبودند! انتقادهایی که به شوخی یا جدی بعدها مطرح شد، گویای این مطلب بود که آقای بازرگان انقلابی نیست! مثلاً گفته می‌شود که مهندس بازرگان سازشکار است! البته گفته شده که امام به این انتقاد پاسخ داده بودند که اگر بازرگان سازشکار بود، افلاً یا من سازش می‌کرد، چون ما من هم حاضر به سازش نشدا! امام درست می‌گفت، آقای بازرگان تا آخرین لحظه، تفکرات خودش را داشت. او همان‌طور که در دانشگاه تهران خودش را معرفی کرده بود، عمل می‌کرد، اما بالاخره چون پا به پای انقلاب و امام نیامد، از کار کناره گرفت، البته بهتر است بگوییم دولت موقت در نهایت از کار کنار رفت…».

■ **خوانش منش سیاسی بازرگان به مدد سخنرانی وی در دانشگاه تهران**
مهندس مهدی بازرگان در پی انتصاب به نخست‌وزیری از سوی امام خمینی، در دانشگاه تهران به سخنرانی پرداخت و طی آن، تلاش کرد تا مشخصات اندیشه خویش را برای مردم ایران تشریح کند. وی در آن گفتار مبسوط، نشان داد که تغییرات بزرگ را برنمی‌تابد و عملاً نمی‌تواند آنچه را که مورد توقع اکثریت قاطع ملت ایران است، عملی سازد! بازرگان در آن سخنان خود را به یک فولکس واگن با توانایی محدود تشبیه کرد که در جاده‌ای صاف و بدون مانع، می‌تواند حرکت کند! سیدمحمد صدر برای تبیین اندیشه سیاسی بازرگان به مفاد این سخنرانی استناد جست و در تبیین آن چنین آورده است:

«آقای مهندس بازرگان، وقتی از امام حکم نخست‌وزیری گرفت، در دانشگاه تهران سخنرانی کرد. در آن سخنرانی معلوم بود که قصد دارد اعلان مواضع و تا حدی خودش را معرفی کند، چون تا آن زمان، عامه مردم با افکار ایشان زیاد آشنا نبودند! برای سخنرانی آن روز، جمعیت زیادی در مسجد دانشگاه تهران و اطراف آن و حتی خیابان‌های اطراف دانشگاه جمع شده بود. من نیز در یکی از همین خیابان‌های اطراف مسجد دانشگاه، سخنان ایشان را می‌شنیدم. سخنرانی مصلحی بود و نکات جالب توجهی را مطرح کرد. سخنرانی آقای بازرگان اساساً با معرفی خودش آغاز شد و توضیح درباره این موضوع که چگونه می‌اندیشد و روحیاتش چیست؟ و در نهایت چه کار خواهد کرد؟ خلاصه صحبت ایشان این بود که من آدم معتدلی هستم و به هیچ وجه توان انجام کارهای تند و انقلابی را ندارم و باید در بستری صاف و آرام حرکت کنم، شما نباید توقعاتی که از من دارید، از من داشته باشید! امام فردی انقلابی و شجاع است که با قدرت عمل می‌کند، اما من به لحاظ فکری، مثل ایشان نیستم و روحیه ایشان را ندارم و شما باید این مهم را بدانید…» آقای بازرگان در میان سخنانش، برای اینکه افکار و

# جوانان

روزنامه جوان | شماره ۶۴۱۶

ذهنیاتش را برای مردم جا بیندازد، گفت بینید اگر من بخواهم خودم را با امام مقایسه کنم، این طور به شما می‌گویم که امام یک بولدوزر است که با قدرت و قوت می‌گوید، جلو می‌رود و هر آنچه در مقابلش باشد، کنار می‌زند و راهش را ادامه می‌دهد و از هیچ مشکلی نمی‌هراسد، اما من مثل فولکس هستم که باید در جاده‌های صاف و بی‌دست‌انداز و بیچ و خم و در آرامش حرکت کنم، بنابراین نمی‌شود همسان انتظارانی که از بولدوزر دارید، از فولکس داشته باشید…» طرح این مسائل در آن شرایط انقلابی، خیلی سخت بود! دو سه روزی بیشتر به پیروزی انقلاب نمانده بود و چنین گفتمان و سخنانی پذیرفتنی نبود! اما ایشان گفت و این از شجاعت و صداقت ایشان بود و تا آخر هم پای سخنانش ایستاد. این تفکر، تفکر بدی نبود، منتها در زمان انقلاب کار کرد نداشت و نمی‌توانست نجات‌بخش باشد. چون اینها (آقای بازرگان و دوستانش) اصلاً اعتقادی به رفتن شاه و تشکیل حکومتی جدید نداشتند! نهایت اعتقادشان این بود که شاه باید سلطنت کند نه حکومت و این بزرگ‌ترین ویژگی فکری ایشان بود! او از سر صداقت آن را بیان می‌کردند، ما و شما باید بدانیم که پیگیری اصلاحات در زمان انقلاب، همان اشتباهی بود که مهندس بازرگان و نهضت آزادی مرتکب شدند و این ایده همان قدر اشتباه است که طرح انقلاب در زمان اصلاحات!…».

■ **تلقی مردم از جایگاه دینی دولت مهندس بازرگان**

امام خمینی طی سخنان خویش در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ در مدرسه علوی، به عموم مردم توصیه کرد که با برگزاری راهپیمایی‌های آرام و گسترده، حمایت خویش را از دولت مهندس بازرگان ابراز کنند. در پی این فراخوان، تظاهرات فراوانی در سراسر کشور بر گزار شد که شعارها و نمادهای آن تلقی عمومی از جایگاه دینی و ملی این دولت را نمایان می‌ساخت. مردم به تأسی از امام، دولت موقت را منسوب به دین و امام زمان می‌دانستند و آن را شرعی و قانونی قلمداد می‌کردند. راهی در بخش‌ی از خاطرات خویش به نقل اجزای یکی از این راهپیمایی‌ها پرداخته و از شعارها و پلاکاردهای مردم، نتیجه‌ای را به ترتیب ذیل به دست داده است:

«یکی از مسائل مهمی که بی‌ارتباط با قضیه نخست‌وزیری مهندس بازرگان نیست، تظاهرات بزرگ و حمایت‌میزی بود که بعد از انتصاب ایشان به نخست‌وزیری، امام دستور بر گزار یش را داد، یعنی امام دستور داد مردم با تظاهرات آرام خودشان از نخست‌وزیری ایشان حمایت کنند و مردم نیز راهپیمایی‌هایی انجام دادند که یکی از همین راهپیمایی‌ها در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ جلوی دانشگاه صنعتی شریف انجام شد. بنی‌صدر سخنان دانشگاه صنعتی شریف بود. آن روز بعد از سخنرانی بنی‌صدر، وقتی از دانشگاه بیرون آمدیم، راهپیمایی آرام در حمایت از مهندس بازرگان در حال برگزاری بود. در آن راهپیمایی من پلاکاردهایی دیدم که نشان از جدی بودن عزم امام در تأیید مهندس بازرگان از جانب مردم داشت. نوشته روی پلاکار برای ما تعجب‌انگیز می‌نمود، اما به هر حال نشان از اعتقاد اراده امام در این موضوع داشت! روی پلاکار نوشته شده بود: مخالفت با دولت مهندس بازرگان، مخالفت با امام زمان است!…»

■ **علل رویگردانی نسل انقلاب از دولت مهندس بازرگان**

کسانی که با دقت مواضع سیاسی بازرگان را بی می‌گرفتند، طبعاً می‌دانستند که او نمی‌تواند در مدتی طولانی با نظام برآمده از انقلاب همکار ی کند! با این همه جوانان پرشور انقلابی و بدنه مردم ایران، در آن دوره از دولت بازرگان حمایت می‌کردند و آن را مورد تأیید امام و نخستین دولت برآمده از حرکت‌تظلم ایرانیان می‌دانستند. این همه زمان زیادی نگذشت که انتقادات امام خمینی و انقلابیون به این دولت آغاز شد و پس از مدتی اوج گرفت! تا دوام مثنی محافظه‌کار و رفرمیستی این دولت، موجب شد تا نتواند با به پای جامعه ایرانی پیش آید و نهایتاً در پی تسخیر لانه جاسوسی آمریکا به بن بست رسد! دکتر سیدمحمد صدر نیز در زمره آن طیف از جوانان انقلابی است که در آن دوره چنین راهی را پیموده است:

«روزهای اول افرادی چون من، خیلی جدی از مهندس بازرگان و دولت موقت دفاع می‌کردیم، چون احساس می‌کردم این جمله معروف را گفته بود. از طرفی اولین انتصاب امام بعد از پیروزی انقلاب شمرده می‌شد، بنابراین تا مدت‌ها از آن دفاع می‌کردیم. در همین دانشگاه تهران، کمونیست‌ها، مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر، در این باره خیلی جدی بحث می‌کردند. ما هم در دفاع از این موضوع می‌رقتم و جواب آنان را می‌دادیم، ولی به مرور زمان این دفاع کم‌رنگ شد! در واقع به تدریج احساس کردیم که دولت موقت پاسخگوی نیازهای زمان انقلاب نیست و مهندس بازرگان نمی‌تواند با انقلاب هماهنگ باشد و جو انقلابی آن زمان را درک کند! به قول خودش که می‌گفت ما می‌خواستیم نسیم بیاید، طوفان آمد! یا ما می‌خواستیم که باران ببارد، اما سیل آمد! کسی که در نسیم و باران می‌تواند کار کند، طبیعی است که در طوفان و سیل، نمی‌تواند کاری از پیش برد! از این رو دوره دولت ایشان، خیلی زود تمام شد. به رغم اینکه ایشان و برخی همکارانش، انسان‌هایی مسلمان، خوب و صادق بودند، اما تفکرشان مطابق زمان نبود و همین نیز موجب شد که نتوانند به کار خود ادامه دهند…»



دکتر سیدمحمد صدر